

احمد بیانی

هنوز نسیم حضور "گاندى" از یاد جنگلهای آفریقا نرفته،

و کوچه پس کوچه های آفریقای جنوبی، با یاد این حضور سربلند است

که این بار،

سرسبزی "مادیبا" چشم جهان را بسوی آن سرزمین می دوزد؛

بوی خوش شهرت شفابخش "مادیبا" در عالم می پیچد.

xxx

مردی سیاه، خسته از رنج دوران،

با پیکری زخمی.

غنوده در تنگنای قفس، بس روزگاران،

خسته از خشونت و بی رحمی.

در رویش سخت و جانکاه درون زندان،

همچون گذر آب از سنگلاخهای دشوار و راهبندان،

دارد نشان از پایمردی.

در اندیشه های "خویش سوز"ی که داشت،

نور خدا بر سینه او تابید:

نفرت و کینه از دل و جان او بشت.

لب از شکایتها بست!

درد و رنج و او رنگ باخت،

سینه فراخ وی از عشق انباشت،

نگاه دیگری متولد شد، او به عشق سلام کرد.

در وسعت نگاهی که پیدا کرده بود:

باطن معنا آشکار شد!؟

خرده بینی و کوچکیها تار و مار شد!

و انسانها بهم پیوستند و بشریت برپا شد!

رنجش هر انسان، آزار همگان.

شوق هر کس شادی دیگری.

انسان همنوع، سر به آسمان سود،

و "مادیا" رو به قبله آدمیت نماز خواند!

و "مادیا" هوس تملک، قدرت و شهرت را سوزاند!

هرچه فریب، دروغ و تهاجم، از خود راند

"منیت" آدمی بر دار شد،

تا که "مائیت" انسانی پدیدار شد! ...

ناگهان فریاد زد:

دشمن دروغ است! دشمن پنداری فریب است!

زندان بان نیز مانند زندانی، اسیر نرده های زندان است!

×

سالها گذشت، "مادیبا" خویش را با مخالفان بیشتر آراست! و تکمیل کرد.

قدرت را در جلب همکاری مخالفان و دگر اندیشان،

به نمایش گذاشت.

دیگر نیازی به جبه و کلاه پادشاهی نداشت!

آن را دور انداخت تا از آن همگان باشد

و همگان از آن شادمان!

رنگ و بوی خون و نشان خنجر را

ناتوانی معنی کرد.

پیروزی را در نبود شکست حریف جستجو کرد.

"مادیبا" نقاب از چهره قهرمان نمایان انداخت!

آزها و نیازهای کوچک را که بنیان هوسهای قهرمان جویی است،

برملا ساخت

و چهره در آینه تاریخ انداخت.

xxx

اینک با فقدان بزرگمرد تاریخی، جهانیان او را بیشتر می شناسند! و به دنبال شمیم شفاش "مادیبا"، مسیر توسعه انسانی را می
پیمایند تا با سیمای انسان معاصر آشنا شوند. 8/10/92 - احمد بیانی